

حافظه رنج و فراموشی انسان

از آشویتس تا غزه؛ وقتی تاریخ از ما می‌پرسد چه آموخته‌ایم

یکی از تلخ‌ترین ویژگی‌های انسان این است که رنج خود را هرگز فراموش نمی‌کند، اما رنج دیگران را گاه به‌سادگی از یاد می‌برد. هیچ ملتی در جهان وجود ندارد که به اندازه یهودیان، حافظه تاریخی خود را با رنج و آوارگی گره زده باشد. قرن‌ها تبعیض، اخراج، تحقیر، قتل‌عام، زندگی در گتوها، نفرت سازمان‌یافته و سرانجام هولوکاست، بخشی از تجربه تاریخی ملتی است که بارها به جرم آنچه بود، مورد تعقیب قرار گرفت.

برای فهم این رنج، کافی است چند ساعت در اسناد باقی‌مانده از اردوگاه‌های مرگ نازی‌ها قدم بزنیم. آنجا دیگر سخن از جنگ نیست؛ سخن از سقوط انسان است. در آشویتس، داخائو، راونسبروک و اردوگاه‌های دیگر، پزشکانی که باید حافظ جان انسان‌ها می‌بودند، به ابزار مرگ تبدیل شدند. یوزف منگله کودکان دوقلو را برای آزمایش‌های ژنتیکی انتخاب می‌کرد. زیگموند راشر انسان‌ها را در آب یخ فرو می‌برد تا لحظه مرگ را مطالعه کند. کارل کلاوبرگ بر روی زنان زندانی آزمایش‌های عقیم‌سازی اجباری انجام می‌داد. در برخی موارد عمداً زخم ایجاد می‌کردند، باکتری تزریق می‌کردند، یا اشیای خارجی را در بدن قربانیان قرار می‌دادند تا واکنش بدن انسان را مشاهده کنند. وحشتناک‌تر از خود آزمایش‌ها، نگاه پشت آن‌ها بود.

لحظه‌ای که انسان دیگر «انسان» دیده نمی‌شود.

لحظه‌ای که به «نمونه»، «شیء»، «عدد» یا «موضوع آزمایش» تبدیل می‌شود. تمامی جنایت‌های بزرگ تاریخ از همین نقطه آغاز شده‌اند. هولوکاست فقط کشتار یهودیان نبود؛ شکست اخلاقی تمدن مدرن بود. شکستی که به جهان آموخت وقتی انسانیت از سیاست حذف شود، علم نیز می‌تواند به ابزار جنایت تبدیل گردد.

اما تاریخ یک پرسش دشوار نیز پیش روی ما می‌گذارد. آیا رنج کشیدن، انسان را برای همیشه از خطا مصون می‌کند؟ تاریخ پاسخ می‌دهد: نه.

هیچ ملت، هیچ مذهب، هیچ ایدئولوژی و هیچ قربانی‌ای مصونیت اخلاقی دائمی ندارد. درد، فضیلت تولید نمی‌کند. درد فقط حافظه تولید می‌کند. و حافظه اگر با آگاهی و نقد دائمی همراه نباشد، گاه خود می‌تواند به ابزاری برای بازتولید رنج تبدیل شود.

به همین دلیل است که امروز، در کنار شناخت عمیق رنج تاریخی یهودیان، نمی‌توان از درد و رنج مردم فلسطین نیز چشم پوشید. کودکی که زیر آوار جان می‌دهد، مذهبش اهمیتی ندارد.

مادری که فرزندش را از دست می‌دهد، ملیتش اهمیتی ندارد. انسانی که خانه‌اش ویران می‌شود، پیش از هر چیز یک انسان است. همان‌گونه که وجدان بشر نمی‌تواند آشویتس را فراموش کند، نمی‌تواند در برابر رنج غیرنظامیان فلسطینی نیز بی‌تفاوت بماند. اگر هولوکاست برای ما معنایی داشته باشد، آن معنا نباید صرفاً یادآوری یک جنایت تاریخی باشد؛ بلکه باید تبدیل به یک اصل اخلاقی شود: اینکه هیچ انسانی نباید دوباره به «موضوع» تبدیل شود. نه یهودی. نه فلسطینی. نه هیچ انسان دیگری. مشکل جهان امروز دقیقاً همین است. ما تاریخ را می‌خوانیم، اما کمتر از آن می‌آموزیم. همه درباره هولوکاست سخن می‌گویند، اما کمتر کسی می‌پرسد چگونه انسان به آن نقطه رسید.

همه درباره قربانیان دیروز سخن می‌گویند، اما گاه قربانیان امروز را نمی‌بینند. و شاید تراژدی بزرگ تاریخ همین باشد: بشر بیش از آنکه از رنج‌ها درس بگیرد، آن‌ها را به حافظه‌های قبیله‌ای تبدیل می‌کند. یهودی، رنج یهودی را می‌بیند. عرب، رنج عرب را می‌بیند. اروپایی، رنج اروپایی را می‌بیند. و انسان، آرام‌آرام فراموش می‌شود.

اما تمدن دقیقاً از لحظه‌ای آغاز می‌شود که انسان بتواند از مرزهای هویت خود عبور کند و درد دیگری را نیز احساس کند.

برای من، مسئله نه دفاع از دولت اسرائیل است و نه دفاع از حماس یا هر جریان دیگری. مسئله دفاع از یک اصل ساده است: اگر از رنج یهودیان در آشویتس سخن می‌گوییم، باید از رنج کودکان فلسطینی نیز سخن بگوییم. اگر جنایت‌های نازیسم را محکوم می‌کنیم، باید هر رنج انسانی را نیز محکوم کنیم. و اگر واقعاً از تاریخ آموخته باشیم، باید بدانیم که هیچ ملتی، هر اندازه که در گذشته قربانی بوده باشد، حق ندارد رنج خود را به مجوزی برای نادیده گرفتن رنج دیگران تبدیل کند. شاید بزرگترین درس تاریخ همین باشد:

انسانیت زمانی پیروز می‌شود که حافظه رنج، ما را به هم نزدیک کند؛ نه اینکه میان قربانیان دیروز و قربانیان امروز دیوار بکشد.